

کنج حضور

متن کامل پیام‌های تلفنی

۱۰۴۵-۰

اجرا: آقای پرویز شهبازی

تاریخ اجرا:

چهارشنبه ۳ دی ۱۴۰۴

www.parvizshahbazi.com



ده زکات روی خوب، ای خوب‌رو شرح جان شرحه شرحه بازگو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۵)

چقدر مهم است که شما زکات روی خوب را می‌دهید، قانون جبران را رعایت می‌کنید. ما نمی‌توانیم چیزهایی که یاد می‌گیریم برای خودمان نگه داریم. درعین‌حال مواظب هم هستیم چیزی را به کسی تحمیل نکنیم. مثل سفره سیزده‌بدر غذایمان را می‌گذاریم وسط، هرکسی هرچه دوست دارد برمی‌دارد. نه این‌که تحمیل می‌کنیم به کسی و یا می‌رویم به قضاوت که بلد نیستی.

(پرویز شهبازی، برنامه گنج حضور شماره ۹۰۷)

متن کامل پیام‌های بینندگان برنامه ویژه پیام‌های تلفنی ۰-۱۰۴۵

اوست بهترین کسی که از او درخواست شود، و بدو امید رود. [پس] از خدا توفیق آن خواهیم که سپاس [بودن در این راه را] به ما ارزانی کند. زیرا سپاس همچون زنجیری است که نعمت موجود را نگه دارد و نعمت فزون‌تر را صید کند و هیچ نشود جز آنچه خدا خواهد.

(برگرفته از مقدمه دفتر چهارم مثنوی، مولوی)

شایسته است از تلاشهای متعهدانه، مستمر و ماندگار جناب آقای پرویز شهبازی در اجرای این برنامه و روشنگری، اشاعه و بسط درس‌های زندگی‌ساز مولانای جان، در کنار برقراری رابطه صمیمانه ایشان با راهیان این مسیر نورانی، کمال سپاس و قدردانی را به جا آوریم.



همراهان عشق در تایپ، ویرایش و بازبینی برنامه گهر بار ۰ - ۱۰۴۵		
فرزانه جوکار از نورآباد	مریم زندی از قزوین	زهرا عالی از تهران
مائده رفیع زاده از تهران	مهشید چوبینه از نورآباد	فاطمه زندی از قزوین
فریبا اتحادی از شیراز	شبم اسدیپور از شهریار	لیلا غلامی از شیراز
اعظم مظفری زاده از اصفهان	بهرام زارعیپور از کرج	بهرام صفرپور از تبریز
الهام بخشوده پور از تهران	لیلا عباسی از بندرعباس	شاپرک همتی از شیراز
آرزو نوری از اصفهان	لیلی حسینیقلی زاده از تبریز	اعظم جمشیدیان از نجف آباد
مرضیه شوشتری از پردیس		
با تشکر از دوستان بیننده که با ارسال متن پیام‌هایشان ما را یاری دادند.		
جهت ارسال متن پیام یا تصویر پیام و یا همکاری با گروه متن برنامه‌های گنج حضور با آیدی زیر در تلگرام تماس حاصل کنید.		
@zarepour_b		
کانال متن کامل برنامه‌های گنج حضور در تلگرام:		
https://t.me/ganjehozourProgramsText		
کانال متن کامل پیغام‌های تلفنی گنج حضور در تلگرام:		
https://t.me/GanjeHozorTeleText		



ردیف	لینک پیام دهنده
۱	<u>خانم فاطمه از مازندران</u>
۲	<u>خانم محمدی و کودک عشق از کامیاران</u>
۳	<u>خانم بیننده با سخنان آقای شهبازی</u>
۴	<u>آقای مهدی از تهران</u>
۵	<u>خانم ستایش و مادرشان از تاجیکستان</u>
۶	<u>خانم سعیده و کودک عشق از تهران</u>
۷	<u>خانم فضا از تهران</u>
۸	<u>آقای عباس از تهران با سخنان آقای شهبازی</u>
۹	<u>خانم برومند از مشهد</u>
	♦ ♦ ♦ پایان بخش اول ♦ ♦ ♦
۱۰	<u>آقای حسین از تهران</u>
۱۱	<u>سخنان آقای شهبازی</u>
۱۲	<u>خانم سارا از تهران</u>
۱۳	<u>آقای میلاد از نروژ</u>
۱۴	<u>خانم‌ها ملیحه و لطیفه از اندیشه</u>
۱۵	<u>خانم طاهره از تهران</u>
۱۶	<u>خانم بیننده از گیلان</u>
	♦ ♦ ♦ پایان بخش دوم ♦ ♦ ♦



۱- خانم فاطمه از مازندران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم فاطمه]

خانم فاطمه: درس، بسیار بسیار عالی بود، از شما بسیار تشکر می‌کنیم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، شما از کجا زنگ می‌زنید؟

خانم فاطمه: من فاطمه هستم از مازندران.

آقای شهبازی: خانم فاطمه خوب هستید شما؟

خانم فاطمه: شما خوب هستید ان شاء الله؟ ان شاء الله سلامت باشید.

آقای شهبازی: بله من خیلی خوبم، بله الحمدلله. [خنده آقای شهبازی]

خانم فاطمه: بسیار بسیار عالی بود درس، جذاب بود. خیلی از شما تشکر می‌کنیم. خیلی خیلی زحمت می‌کشید.

ابیاتی می‌خواستم بخوانم.

آقای شهبازی: بفرمایید، بله.

خانم فاطمه:

چون همه یاران ما رفتند و تنها ماندیم

یار تنها ماندگان را دم به دم می‌خواندیم

جمله یاران چون خیال از پیش ما برخاستند

ما خیال یار خود را پیش خود بنشاندیم

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۹۶)

او فضولی بوده است از انقباض

کرد بر مختار مطلق، اعتراض

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸۷)

انقباض: دلتنگی و گرفتگی

مختار مطلق: در این‌جا خداوند است.

مختار: صاحب اختیار

مطلق: کامل، تمام، به دور از نقص و محدودیت و استثنا و قید و بند

هر که را باشد ز سینه فتح باب

او ز هر شهری ببیند آفتاب

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۹)

فتح باب: گشوده شدن در، مراد اولین گشایش مرکز درون انسان است که خود را به صورت زندگی شناسایی می‌کند.



حق پدید است از میان دیگران همچو ماه، اندر میان اختران (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۰)

آختران: ستارگان

آقای شهبازی عزیز، دست شما درد نکند، خیلی خیلی عالی بود درس، بسیار یاد گرفتیم.
آقای شهبازی: خیلی ممنون، لطف فرمودید، پس با شما خداحافظی کنم.
خانم فاطمه: تشکر، خیلی ممنون، زنده و پاینده باشید.
[خداحافظی آقای شهبازی و خانم فاطمه]



۲- خانم محمدی و کودک عشق از کامیاران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم محمدی]

خانم محمدی: برنامه امروزتان خیلی عالی بود. واقعاً بخش سوم و چهارم خیلی عالی بود. من تمام مثنوی‌ها را می‌خواستم حفظ کنم، نوشتمشان همه‌اش را. بعد با داداشم و پدرم نشستیم نگاه کردیم امروز را. من خیلی بی‌مرادی توی این روزها برایم پیش می‌آید، ولی اصلاً شعرهای بی‌مرادی را می‌خوانم و اصلاً توجهی نمی‌کنم بهشان. من حالا خیلی استرس گرفتم. [خنده خانم محمدی]

آقای شهبازی: خیلی خب.

خانم محمدی: می‌خواستم چند بیت شعر هم برایتان بخوانم.

آقای شهبازی: بفرمایید، بله، خواهش می‌کنم.

عزم‌ها و قصدها در ماجرا
گاه‌گاهی راست می‌آید تو را
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۲)

تا به طمع آن دلت نیت کند
بار دیگر نیت را بشکند
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۳)

ور به کلی بی‌مرادت داشتی
دل شدی نومید، امل کی کاشتی؟
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۴)

طمع: زیاده‌خواهی، حرص، آز
امل: آرزو

ور نکاریدی امل، از عوری‌اش
کی شدی پیدا بر او مقهوری‌اش؟
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۵)

امل: آرزو
مقهور: خوارشده، مغلوب

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
باخبر گشتند از مولای خویش
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶)



بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حُفَّتِ الْجَنَّةُ شَنُو، ای خوش‌سرشت
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷)

قلاووز: پیشاهنگ، پیشرو لشکر

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

(حدیث نبوی)

هست مهمان‌خانه این تن، ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴)

ضیف: مهمان

هین مگو کاین ماند اندر گردنم
که هم‌اکنون باز پرد در عدم
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵)

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیف است، او را دار خوش
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶)

ضیف: مهمان

من دیگر مزاحمتان نمی‌شوم، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خیلی ممنون.

خانم محمدی: خیلی دوستان دارم.

آقای شهبازی: خیلی ممنون.

خانم محمدی: از برنامه ۱۰۴۵ خیلی تشکر می‌کنم. خیلی عالی بود. فقط پسر کوچکم چهارسالش است می‌خواهد یک شعر برایتان بخواند، بعد خداحافظی کنم.

آقای شهبازی: بله، بله، حتماً بله، حتماً.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم محمدی]

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و کودک عشق]



کودک عشق:

تا کنون کردی چنین، اکنون مکن
تیره کردی آب را، افزون مکن
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۰)

آقای شهبازی: چشم. [خنده آقای شهبازی]

کودک عشق:

آنصِتوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶)

آقای شهبازی: آفرین!

کودک عشق:

در این بحر، در این بحر، همه چیز بگنجد
مترسید، مترسید، گریبان مدرانید
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۷)

آقای شهبازی: آفرین!

[خداحافظی آقای شهبازی و کودک عشق]



۳- خانم بیننده با سخنان آقای شهبازی

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم بیننده]

خانم بیننده: استاد جان، من شش‌تا از مراحل درد هشیارانه را خیلی وقت پیش یادداشت کردم، الآن سری زدم به دفترهایی که مال سال‌ها پیش بود خیلی جالب بود خواندم، گفتم با شما و بینندگان به اشتراک بگذارم این مراحل را.

آقای شهبازی: بفرمایید.

خانم بیننده: مراحل شش‌گانه درد هشیارانه: یک، قبول وجود درد. در مرحله اول ما متوجه می‌شویم و می‌پذیریم که تاریکی و دردی در ما وجود دارد و این مرحله بین درد هشیارانه و ناهشیارانه مشترک است. ولی نحوه برخورد با درد در این دو حالت متفاوت است.

در حالت درد ناآگاهانه، فرد یا شروع به گله و شکایت و ملامت می‌کند که خود این کارها دردش را بیشتر می‌کند. و یا خود را به نفهمی می‌زند و خود را به کارهای دیگر مشغول می‌کند تا نسبت به درد بی‌حس شود و آن را فراموش کند. درحالی‌که نه گلابه و نه انواع اظهارنظرها و نه سرگرم کردن خود کارساز نیست.

اما در درد هشیارانه فرد با هشیاری تمام و با حضور ناظر به درد نگاه می‌کند و با دیدن درد شروع به واکنش از روی ذهن نمی‌کند، بلکه با آگاهی و هشیارانه با درد برخورد می‌کند.

مرحله دوم: جست‌وجوی علت درد و شناختن هم‌هویت‌شدگی‌ها. وقتی غصه می‌آید از خودم می‌پرسم که این درد از کجا آمده‌است و به چه علت این درد در من وجود دارد؟ به درد نگاه می‌کنم ببینم که چه کسی یا چه چیزی یا چه اتفاقی باعث ایجاد درد در من شده؟ جواب، نشان‌دهنده هم‌هویت‌شدگی‌هایم است. مثلاً اگر در مقابل بچه واکنش نشان می‌دهیم نشان هم‌هویت‌شدگی با بچه است. اگر در مقابل بی‌توجهی دیگران ناراحت شدیم و یا با آن شخص یا با تأیید و توجه دیگران یا با هر دو هم‌هویت هستیم.

سه، انداختن هم‌هویت‌شدگی‌ها و صبر در برابر انداختن درد هم‌هویت‌شدگی‌ها. در این مرحله در مقابل کردن هم‌هویت‌شدگی درد وجود دارد، باید هشیارانه تحمل کنیم و فضاگشایی کنیم تا درد بیفتد.

یعنی به‌عنوان هشیاری ناظر به درد نگاه می‌کنیم و صبر می‌کنیم. در این مرحله با آمدن قضای خدا، با آمدن درد، خود را به این طرف و آن طرف نمی‌زنیم بلکه تمام تلاشم را می‌کنم که با صبر، فضای درونم را باز نگه دارم. خدا همراه صابران است، پس از خود او طلب می‌کنم به من صبر عطا کند.

بر خارپشت هر بلا خود را مزین تو هم، هلا!
ساکن نشین، وین ورد خوان: جاء القضا ضاق الفضا
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰)

«چون قضا آید، فضا تنگ می‌شود.»

در این مرحله باید صبورانه با غم همراه باشیم و از آن فرار نکنیم تا مردن به من‌ذهنی و زنده شدن جاودانه به خدا را تجربه کنیم.



همره غم باش، با وحشت بساز می‌طلب در مرگ خود عمر دراز (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۵)

مرحله چهارم، در این مرحله آزاد شدن هشیاری و افزایش انباشتگی حضور، اگر در مقابل دردهایمان فضاگشایی کنیم و صبر کنیم آن لحظه می‌رسد، خدا در دل ما قدم می‌گذارد و آتش درد را ساکن می‌کند.

حق قدم بر وی نهد از لامکان آن‌گه او ساکن شود از کُن فکان (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱)

این مرحله همان است که مولانا از آن به‌عنوان بهاری که خزان درد را در برگرفته و بعد از کشیدن درد هشیارانه و صبر کردن در برابر آن بهار آرامش، شادی، عشق و مردن، عشق را بعد از خزان درد می‌بینیم.

آن بهاران مضمَرست اندر خزان در بهارست آن خزان، مگریز از آن (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۴)

مُضمَر: پنهان کرده شده، پوشیده.

پنج، در مرحله پنجم، دیدن آثار افزایش حضور. کارهای ما در این مرحله سامان می‌یابد. درون ما بسیار زیبا می‌شود و شیرینی تحمل درد هشیارانه و هم‌هویت‌شدگی‌ها بیشتر می‌شود.

شکار را به دو صد ناز می‌برد این شیر شکار در هوس او دوان قطار قطار (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۳۸)

قطار: دسته، گروه، به‌معنی ردیف و صف نیز به‌کار می‌رود.

بخشید استاد، نه این‌که اولین بارم بود خیلی وقت‌ها سر نزدم، زیاد روان و واضح نمی‌خوانم شرمنده، ولی خیلی قشنگ بود گفتم به اشتراک بگذارم.

آقای شهبازی: بله، شما این مراحل را خودتان امتحان کرده‌اید؟

خانم بیننده: بله استاد، ممنونم. بله خب، صد البته. خیلی الآن به شادی درون دسترسی پیدا کرده‌ام، آرامش دارم. خیلی فضاگشایی می‌کنم، قبلاً من کارم شده بود «حَبَر و سَنی» استاد، یعنی می‌خواستم آن چیزی که خودم یاد گرفتم به همه یاد بدهم. ولی الآن دیگر با خواندن ابیات «أَنْصِتُوا» و دیگر هر وقت می‌خواهم بروم بیرون که با کسی مثلاً دیداری، ملاقاتی می‌کنم. چون من شغلم آرایشگری است دیگر زن‌ها می‌آمدند اصلاً به‌جای این‌که کار آرایشگری انجام بدهم هی «حَبَر و سَنی» می‌کردم.



ولی الآن که می‌روم درب آرایشگاهم را باز می‌کنم، ابیات «اَنْصِتُوا» را می‌خوانم که مراقب باش، حرف نزنی، «حَبْر و سَنی» نکنی. تو باید روی خودت کار کنی و از ارتعاشت بخواهی دیگران را حالا اگر تغییر بدهی، این جووری دیگر بله، نتیجه گرفتم استاد جان.

آقای شهبازی: خیلی خب، حالا این روش ممکن است برای شما کار بکند، ولی این روش خیلی ذهن را به‌کار می‌گیرد. می‌فهمید که وقتی مرحله به مرحله می‌کنید شما، دارید به وسیله ذهنتان حرف می‌زنید. به هر حال اگر برای شما کار می‌کند خیلی خوب است، کار بکند. ولی کلاً روشی که شما می‌گویید برای همه نمی‌تواند کارساز باشد. این روش که پنج مرحله شش مرحله فرمودید این را. از کجا یاد گرفتید شما؟

خانم بیننده: بله، خب استاد، یادداشت‌هایی است که قبلاً مثلاً با نگاه کردن به گنج حضور یادداشت کردم، خب. هرچه شما بفرمایید استاد، نمی‌دانم دیگر.

آقای شهبازی: نه من انتقاد نمی‌کنم از روش شما، پس ما همه‌اش می‌گوییم که این قضیه تغییر و تحول به وسیله زندگی صورت می‌گیرد، ولی شما وقتی به مرحله، مرحله، مرحله می‌روید، وقتی به مرحله می‌رسد حتماً کار ذهن است. و ذهن با مرحله‌بندی می‌خواهد شما را از درد خلاص کند، ذهن قادر به این کار نیست، ولی خب اگر در مورد شما کار می‌کند، ممکن است که حالا این روش ابداعی خودتان برای شما کار می‌کند.

بله من خواستم فقط به دیگران بگویم که یک همچون چیزی را ممکن است ذهنتان را درگیر کند و هی بگویید که این مرحله اول گذشت، حالا مرحله دوم، هر چیزی که مرحله دارد و قدم به قدم است مال ذهن است. زندگی با قضا و کن‌فکان و فضاگشایی کار می‌کند، امروز هم راجع به این موضوع صحبت کردیم. یعنی انداخته شدن دردهای ما به خصوص به وسیله مراحل مختلف نمی‌تواند صورت بگیرد. حالا، ولی خب می‌گوییم برای شما کار می‌کند، کار بکند اشکالی ندارد، خانم.

خانم بیننده: ممنونم استاد جان، خب، بله شما درست می‌فرمایید. خب من با توجه به مثلاً چند سال است من گنج حضور نگاه می‌کنم به نتایجی رسیدم و یک کم جنسیتی‌اش کردم.

این که مثلاً درست است همه‌مان از یک هشیاری هستیم به لحاظ کمیت یکی هستیم. به لحاظ ارزش زن و مرد نداریم، اما [قطع صدا] چرا، مثلاً من زن هستم و یک مشخصه‌های بگویم دارم که مثلاً خوب است که زن آن‌ها را داشته باشد و چون آگاه بودن و بیداری زن خیلی اهمیت دارد خیلی مهم است. چون واقعاً زن هم توی جنینی روی فرزندش تأثیر می‌گذارد هم بعد از تولد و به یک نتایجی رسیدم با توجه به گنج حضور شما درست می‌فرمایید این‌ها، یادداشت‌هایی است که من خیلی سال‌ها قبل نوشتم، ولی الآن که یک‌هو رفتم سر دفتر این‌ها را دیدم دیگر فکر کردم خوب است.

آقای شهبازی: خیلی خب [خنده آقای شهبازی] ما هم نمی‌گوییم بد است، خانم. می‌گوییم برای شما کار می‌کند عالی است. من با شما خداحافظی کنم، دیگران هم صحبت کنند.

خانم بیننده: باشد مرسی، ممنونم ببخشید، شرمنده وقت برنامه را گرفتم، استاد جان.

آقای شهبازی: اختیار دارید. عالی بود، عالی! نه، خواهش می‌کنم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم بیننده]



۴- آقای مهدی از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای مهدی]

آقای مهدی:

صلوات بر تو آرم که فزوده باد قُرب
که به قُربِ کلّ گردد همه جزوها مُقَرَّب
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱)

قُرب: نزدیکی، نزدیک شدن، منزلت
مُقَرَّب: نزدیک‌شده، آن‌که به کسی نزدیک شده و نزد او قرب و منزلت پیدا کرده.

خیلی بداهه زنگ زدم آقای شهبازی، به‌خاطر همین با:

هم بگو تو، هم تو بشنو، هم تو باش
ما همه لاشیم با چندین تراش
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۴۰)

لاش: هیچ‌چیز

شروع می‌کنم، من به لطف شما و شعرهای مولانا. [صدا میهم است]

آقای شهبازی: الو، این خط خراب شد.



۵- خانم ستایش و مادرشان از تاجیکستان

خانم ستایش: سلام علیکم به آقای شهبازی.

آقای شهبازی: بله، سلام، خواهش می‌کنم بفرمایید.

خانم ستایش: ستایش هشتم هفت‌ساله از تاجیکستان. می‌خواهم برایتان غزل مولانا را قرائت نمایم، با اجازه‌تان شروع می‌کنم.

آقای شهبازی: بله، بفرمایید.

خانم ستایش:

خوی بد دارم، ملولم، تو مرا معذور دار
خوی من کی خوش شود بی رویِ خوبت، ای نگار؟

بی تو هستم چون زمستان، خلق از من در عذاب
با تو هستم چو گلستان، خوی من خوی بهار

بی تو بی‌عقلم، ملولم، هرچه گویم کژ بود
من خجل از عقل و عقل از نورِ رویت شرمسار

آب بد را چیست درمان؟ باز در جیحون شدن
خوی بد را چیست درمان؟ باز دیدن روی یار

آب جان محبوس می‌بینم در این گرداب تن
خاک را برمی‌کنم، تا ره کنم سوی بحار

شربتی داری که پنهانی به نومیدان دهی
تا فغان برناورد از حسرتش اومیدوار

چشم خود، ای دل، ز دلبر تا توانی برمگیر
گر ز تو گیرد کناره، ور تو را گیرد کنار

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۰۷۳)

جیحون: رود، رودخانه

گرداب تن: بی‌مرادی، عدم رضایت، انقباض، جفا، ریب‌المنون، تنبیه، عدم فضاگشایی (فراموشی ورد)

بحار: جمع بحر، دریاها

کناره گرفتن: دوری کردن

کنار گرفتن: در آغوش کشیدن



آقای شهبازی شما را خیلی خیلی دوست می‌دارم.

آقای شهبازی: آفرین! آفرین. چقدر قشنگ خواندید. الآن خانم ستایش چند سالتان شده؟

خانم ستایش: هفت سالم.

آقای شهبازی: هفت سال! [خنده آقای شهبازی] آفرین، آفرین. خُب، کسی دیگر هم می‌خواهد صحبت کند؟

خانم ستایش: مادرم می‌خواهند صحبت کنند.

آقای شهبازی: خُب، بدهید صحبت کنند.

خانم ستایش: با اجازه‌تان.

آقای شهبازی: بله بله، خواهش می‌کنم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم ستایش]

مادر خانم ستایش: سلام استاد بزرگوار.

آقای شهبازی: بله، سلام خوب هستید؟

مادر خانم ستایش: درود بر شما، خوب هستم استاد بزرگوار. این قدر برنامه‌ها خوب می‌باشد که عالی، عالی هستم استاد.

آقای شهبازی: آفرین.

مادر خانم ستایش:

نیستم اومیدوار از هیچ سو
و آن کرم می‌گویدم: لا تَیَّسُوا
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۴۱)

لا تَیَّسُوا: نومید مشوید.

آن گره کاو زد، همو بگشایدش
مُهره کاو انداخت، او بربایدش
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۳)

کو هنر؟ کو من؟ کجا دل مُستوی؟
این همه عکس تو است و خود توی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۷)

مُستوی: راست و درست



استاد بزرگوار گرچه که شما در نزد همه یاران عشقی هستید، اقرار می‌کنم که من روراست نبوده‌ام، روراست نیستم با مولانا. اگر من روراست می‌بودم، پانزده سال می‌شود که بیننده این برنامه هستم ولی من ذهنی قوی بزرگ دارم، هیچ‌وقت این [نامفهوم] را هم این‌قدر کوشش‌ها.

[قطع تماس]

حاج حضرت



۶- خانم سعیده و کودک عشق از تهران

کودک عشق: می‌خواهم یک بیت بخوانم برایتان.

آقای شهبازی: بفرمایید. شما از کجا زنگ می‌زنید؟

کودک عشق: از تهران.

آقای شهبازی: تهران، بفرمایید، بله.

کودک عشق:

گفت: نامت چیست؟ برگو بی‌دهان

گفت: خَرّوب است ای شاه جهان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۶)

خَرّوب: بسیار خراب‌کننده

گفت: اندر تو چه خاصیت بُود؟

گفت: من رُسْتَم، مکان ویران شود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۷)

رُسْتَم: روییدن

آقای شهبازی: آفرین!

کودک عشق:

من که خَرّوبم، خراب منزلم

هادم بنیاد این آب و گِلَم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۸)

خَرّوب: بسیار خراب‌کننده

هادم: ویران‌کننده، نابودکننده

آقای شهبازی: آفرین، آفرین! تمام شد؟

[کنترل کیفیت صدا]

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم سعیده]

آقای شهبازی: بفرمایید خواهش می‌کنم.

خانم سعیده: عرض خاصی نیست، فقط این‌که می‌خواستم از شما تشکر کنم. خیلی وقت است تماس می‌گرفتم،

تماس برقرار نمی‌شد. فقط تشکر دیگر، هیچ چیز دیگری برای گفتن نیست خیلی سپاس.

آقای شهبازی: خیلی ممنون، عالی! عالی.



خانم سعیده: ممنون از شما، قربان شما، مرسی.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم سعیده]

حاج حضرت



۷- خانم فضا از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم فضا]

خانم فضا: ممنونم آقای شهبازی، می‌توانم یک تجربه کوچک داشته باشم، بگوییم؟
آقای شهبازی: بله، بله.

خانم فضا: آقای شهبازی من حدود ده سال پیش یک بی‌مرادی خیلی بزرگی برای من پیش آمد. سؤالات خیلی زیادی توی سرم بود که هیچ جوابی برای آن‌ها نداشتم. یک شب توی عالم خواب و بیداری، توی درونم نمی‌دانم حالا یک صدایی بود هی به من می‌گفت دستت باید دست خدا بشود، نگاهت باید نگاه، همین‌جوری ادامه می‌داد که من بعد از آن شب با برنامه گنج حضور آشنا شدم.
و بعد از یک مدتی خب هی روی خودم کار می‌کردم این‌ها، تا برنامه ۱۰۴۴ که برنامه دو هفته قبل شما بود. اشعار را هی با خودم تکرار می‌کردم رسیدم به شعر:

**قول حق را هم ز حق تفسیر جو
هین مگو ژاژ از گمان، ای سخت‌رو**
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۲)

ژاژ: بیهوده، یاوه
سخت‌رو: گستاخ

آقای شهبازی: بله.

خانم فضا: این بیت من را به یاد همان خوابی انداخت که ده سال پیش دیده بودم. یک لحظه شوکه شدم. بعد یک سفری برای من پیش آمد آقای شهبازی، یک سفر کوتاهی برای من پیش آمد، تنها بودم. همین‌جور توی ماشین داشتم ابیات برنامه را تکرار می‌کردم، یک دفعه‌ای کنترل ماشین کلاً از دستم خارج شد یعنی از جاده منحرف شد. من فقط نگاه می‌کردم، اصلاً هیچ ترسی نداشتم آقای شهبازی، نه ترس داشتم نه، اصلاً همین‌جوری فقط نگاه می‌کردم به اتفاق. ماشین به شدت زیاد دور خودش داشت می‌چرخید توی جاده، آرام آرام ماشین ایستاد. اصلاً یک چیز خیلی عجیبی بود برای من. آن موقع این بیت:

**ما رَمِيتَ إِذْ رَمِيتَ كَفْتَ حَقَّ
كَارِ حَقِّ بَرِ كَارِهَا دَارِدَ سَبَقِ**
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۶)

«... وَمَا رَمِيتَ إِذْ رَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...»

«و آن‌گاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت...»

(قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۱۷)



خیلی برآشفته شدم، خیلی از آن روز من این اتفاق را حتی برای همسر و بچه‌هایم هم تعریف نکردم، برای هیچ‌کسی تعریف نکردم این اتفاق را. فقط درسِ زندگی را باید می‌گرفتم که احساس می‌کنم این بود که، یعنی من واقعاً هیچ اختیاری از خودم نداشتم. آن لحظه من‌ذهنی نبود، من نبودم اصلاً آقای شهبازی. فقط خودش بود. آقای شهبازی: بله.

خانم فِضه: من فقط داشتم نگاه می‌کردم. لحظه‌ای بود که تسلیم را واقعاً تجربه کردم. خیلی این ابیاتِ برنامه گذشته‌تان به من کمک کرد.

آن گِره‌کاو زد، هَمو بگشایدش
مُهره‌کاو انداخت، او بربایدش
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۳)

در زمانِ بی‌هشی، خود هیچ من
در زمانِ هوش، اندر پیچ من
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۲)

آقای شهبازی: بله.

خانم فِضه:

هیچ دیگر بر چنین هیچی منه
نام دولت بر چنین پیچی منه
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۳)

آقای شهبازی: بله.

خانم فِضه: ممنونم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، ممنون از شما.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم فِضه]



۸- آقای عباس از تهران با سخنان آقای شهبازی

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای عباس]

آقای عباس: یک چندتا بیت بخوانم خدمتتان.

آقای شهبازی: بفرمایید.

آقای عباس: شما هم خسته‌اید، مزاحمتان نشوم. با اجازه‌تان من یک خرده نفس عمیق بکشم.

خود نگفتم، چون در این ناموقینم
ز آن گِره‌زن این گِره را حل کنم
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۱)

موقن: یقین‌دارنده، یقین‌کننده
ناموقن: کسی که یقین ندارد، نامطمئن

قول حق را هم ز حق تفسیر جو
هین مگو ژاژ از گمان، ای سخت‌رو
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۲)

ژاژ: بیهوده، یاهه
سخت‌رو: گستاخ

آن گِره‌کاو زد، همو بگشایدش
مُهره‌کاو انداخت، او بربایدش
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۳)

هیچ دیگر بر چنین هیچی منه
نام دولت بر چنین پیچی منه
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۳)

خود ندارم هیچ، به سازد مرا
که ز وَهم دارم است این صد عَنّا
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴)

به: بهتر
عَنّا: رنج

در ندارم هم تو دارایم کن
رنج دیدم، راحت افزایم کن
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۵)



جناب شهبازی، این چندتا بیت توی این برنامه ۱۰۴۴ خیلی به من کمک کرد. هی می‌خواستم به واتساپ شخصی شما پیام بدهم، سؤال بپرسم ولی شما فرمودید سؤال کار من ذهنی است. که خدا را شکر توی برنامه ۱۰۴۴ به آن جواب‌هایی که می‌خواستم رسیدم. خواستم هم این گره من ذهنی را خودم باز کنم با فکر کردن و به قول معروف با خود من ذهنی، دیدم نه، گره را کسی باز می‌کند که خودش بسته. زنده باشید جناب شهبازی.

آقای شهبازی: خیلی زیبا! خواهش می‌کنم.

آقای عباس: خدا ان شاء الله بسازد برایتان، شما خیلی بزرگ‌مرد هستید. زنده باشید. خسته نباشید.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای عباس]

آقای شهبازی: خیلی ممنون که شما برنامه را گوش می‌کنید. و برنامه‌ها را باید تماماً گوش کنید، نه یک قسمتی از مثلاً بخش اول یا جسته و گریخته. شما برنامه را باید از اول تا آخر گوش بدهید، تمام به اصطلاح، [صدای گوشی موبایل آقای شهبازی] نه قسمتی از برنامه را، تمام برنامه را گوش کنید.

بعضی از دوستان ما دیگر قسمت چهار را گوش نمی‌کنند. یا یک تکه از این‌جا یک تکه از آن‌جا گوش می‌کنند. نه، این کار نمی‌کند و پس از یک مدتی شما می‌گویید که دیگر درس مولانا کار نمی‌کند. مخصوصاً در این برنامه گنج حضور، ما به اصطلاح برنامه را طرح می‌کنیم. هر برنامه‌ای درواقع دیزاین شده، طرح شده برای یک منظوری. درنتیجه این ابیاتی که انتخاب می‌کنیم، یک ترکیبی دارد، ترتیبی دارد. شما باید برنامه را تماماً گوش بدهید و تکرار کنید.

قانون جبران معنوی موقعی است که مثلاً اگر دو هفته‌ای یک بار من یک برنامه اجرا می‌کنم، در این دو هفته حداقل چهار بار، پنج بار برنامه را گوش کرده باشید، ابیات را تکرار کرده باشید، خوب یاد گرفته باشید، کلاً منظور برنامه را فهمیده باشید. این کار می‌کند و همه برنامه را گوش کنید، نه یک قسمتش را. بعضی جاها اگر خوشتان نمی‌آید، شاید آن‌جا مسأله دارید شما. همان‌جا ممکن است به شما کمک کند. آن‌جایی که می‌خواهید بپرید، ممکن است مشکل شما همان‌جا است.



۹- خانم برومند از مشهد

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم برومند]

خانم برومند: من چند دفعه زنگ زدم، چند دفعه زنگ زدم و واقعاً خیلی خوب جواب گرفته بودم، یعنی خیلی هم اذیت نشدم توی شماره گرفتن. خدا را شکر، خدا را شکر می‌کنم توی این مسئله.

چندتا چیز داشتم می‌خواستم خدمتان بگویم، بالاخره از چیزهایی که خودم استفاده کرده بودم از این برنامه‌ها اگر اجازه بدهید من این‌ها را مطرح کنم.

آقای شهبازی: بله، بفرمایید.

خانم برومند: می‌خواستم اول این‌که تشکر کنم از شما، ببخشید که دست‌پاچه شدم، که یک دفعه‌ای شما گرفتید و جواب دادید، من هول شدم.

آقای شهبازی: [خنده آقای شهبازی] خیلی خب.

خانم برومند: می‌خواستم بگویم که این برنامه‌های شما واقعاً واقعاً مفید است آقای شهبازی، خیلی خیلی برای من مفید بوده و مفید است خدا را شکر می‌کنم. و این برنامه‌های شما مثل غذایی است که واقعاً همه‌چیز را کامل دارد توی این غذا. و باز تلفن‌هایی که مثل خانم خادمی و بقیه که زنگ می‌زنند مثل سالادی است که کنار غذا هست که خوشمزه‌تر می‌کند آن را و بهتر و مفیدتر به نظر من می‌شود برنامه‌های شما.

آقای شهبازی: بله بله.

خانم برومند: بعد من می‌خواستم بگویم که یک کلمه شما توی این برنامه فرمودید که کلمه مادر مساوی نگرانی است. من واقعاً چون خودم این‌جوری بودم، نگران بودم، نگرانی داشتم، نگران بچه‌هایم، واقعاً این کلمه خیلی روی من اثر گذاشت، چون همان خود من بود این کلمه. و با برنامه شما این نگرانی خیلی کم شد جناب شهبازی.

آقای شهبازی: بله.

خانم برومند: من سعی می‌کردم همیشه فضاگشایی کنم در هر مسئله‌ای که مربوط به بچه‌هایم می‌شد به آن‌ها خیلی من اصلاً کاری نداشته باشم و بچه‌ها را بگذارم به حال خودشان و خدای خودشان. چون همیشه می‌گفتم دیگر بعد برنامه‌های شما همیشه می‌گفتم خدا هست، من چه‌کاره هستم که بخوایم نظر بدهم.

و یک چیز دیگر این‌که از ایشان دلخور نشوم. یک چیزی می‌گویند مثلاً می‌گویند ماما به فرض موقع‌ها باز هم برای مادر بودن، باز دخالت [نامفهوم] داشته باشم. ولی اگر بخواهند دخالت نکنم، نگران و ناراحت نشوم از آن‌ها. همه‌اش می‌گویم این‌ها همه، این برنامه، این‌ها همه برای من هدیه بوده واقعاً. به قول مولانا و همین ابیات قشنگش که می‌گوید خداوند می‌گوید:

من نمی‌گویم مرا هدیه دهید

بلکه گفتم لایق هدیه شوم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴)



امیدوارم که من لایق این هدیه باشم و خیلی هم خوشحالم که با برنامه شما آشنا شدم و می‌گویم دیگر باید خودم تلاش بکنم، چون که حتماً راه را خدا به من نشان داده و از طرف این مسئله برنامه آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم برومند: و می‌خواستیم بگویم که من قبلاً آقای شهبازی خدمتتان بگویم که خیلی مثلاً در مجالس مذهبی، روضه، هر چیزی شرکت می‌کردم که شاید خداوند از من راضی باشد. همیشه دوست داشتم که خداوند یک جویری بفهمم که از من راضی است.

برای بقیه کمک کنم، خبر و سنی کنم، مشکلمان را اگر بتوانم برطرف کنم، شاید خدا از من راضی باشد. دیدم همیشه ناراحتیم، حتی اگر این مسئله به خراب شدن زندگی خودم مربوط می‌شد ولی باز هم دوست داشتم این کار را انجام بدهم که خداوند از من راضی باشد.

ولی بعد از برنامه شما من فهمیدم که خداوند فقط می‌گوید که تو [نامفهوم] من ذهنیات تصمیم نگیر، با هشیاری تصمیم بگیر. و فقط من را توی قلبت توی مرکزت که عدم است من باشم فقط، بقیه دیگر توی حاشیه باید باشند.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم برومند: خدا شکر می‌کنم که این نکته را من فهمیدم، یعنی الان دارم خیلی رویش کار می‌کنم. نمی‌توانم هنوز هم آن جویری که خداوند می‌گوید و شما دارید تفسیر می‌کنید، و ابیات مولانا می‌گوید من بتوانم هنوز این را عملی‌اش بکنم، ولی باز هم خدا را شکر می‌کنم با این مسئله که حداقل این را فهمیدم که ما واقعاً فکر می‌کردیم که مسلمانی در این است که فقط کمک کنیم به بقیه و برویم توی مراسم‌های مذهبی شرکت کنیم و گریه کنیم و فلان کنیم و بهمان که خدا از ما راضی باشد. درحالی‌که بعد فهمیدم که معنی مسلمان اصلاً این نیست، با برنامه شما البته فهمیدم. معنی مسلمان بودن یعنی که تسلیم محض الهی بودن در هر اتفاقی که برای من امروز رخ می‌دهد.

اتفاق خوب یا بد را من نمی‌توانم تشخیص بدهم، ولی اتفاقات به‌هرحال می‌آیند و می‌روند. و این اتفاقات را من اگر تسلیم بودم و اگر پذیرش خوب بوده و اگر رضا بودم، این برنامه برای من کار کرد و هم من کار خدایی کردم. و این‌که می‌گویند:

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

در کف شیر نر خون‌خواره‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷)

کو: کجاست؟

جز توکل، جز که تسلیم تمام

در غم و راحت همه مکر است و دام

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸)



نیست کسبی از توکل خوب‌تر چیست از تسلیم، خود محبوب‌تر؟ (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶)

و این‌ها واقعاً برای من کار می‌کند آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم برومند: من ممنونتان هستم، ممنونتان هستم از شما، از همه این‌هایی که زحمت می‌کشند آن‌جا. تمام برنامه، اصلاً واقعاً با برنامه شما آرامش می‌گیرم، واقعاً آرامش می‌گیرم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم برومند: من اصلاً آدم استرسی بودم و اصلاً آرامش نداشتم. ولی الآن تعجب می‌کنم که من این قدر توی خانه می‌نشینم و می‌گویم من با برنامه آقای شهبازی سرم گرم است! من اصلاً یک جای دیگر می‌زدم اخبار هیچ‌چیزی، یک کمی تماشای [نامفهوم] خیلی برنامه‌های شما را می‌بینم.

خیلی من واقعاً آرامش می‌دهد و می‌خواستم فقط تشکر کنم از شما و از همه دست‌اندرکاران. دیگر بیشتر از این وقتتان را هم نمی‌گیرم، می‌دانم بقیه پشت خط هستند.

یک سؤال دیگری هم من داشتم این قانون جبران قبلاً یک شماره‌ای از آقای طادی داشتیم ما در ایران، الآن هم من به همان می‌ریزم ها، ناقابل است این مبلغی که من می‌ریزم، ولی الآن این آقای طادی باز هم هستند؟ چون شماره دیگری [جمله نامفهوم].

آقای شهبازی: بله بله هستند، بله

خانم برومند: متشکرم، مرسی، همین سؤال را داشتم از شما. خیلی خیلی ممنون، خیلی لطف کردید. خوشحال شدم صدایتان را شنیدم.

آقای شهبازی: ممنونم. ممنون از شما.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم برومند]

♦ ♦ ♦ پایان بخش اول ♦ ♦ ♦



۱۰- آقای حسین از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای حسین]

آقای حسین: آقا:

لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰)

لوک: آن‌که از شدتِ ضعف و سستی، عاجزی و زبونی، به زانو و دست راه رود.

خفته: خمیده

غیژیدن: مانند کودکان چهار دست و پا راه رفتن

یک سه چهار سالی است با برنامه شما آشنا شدم آقای شهبازی. من خودم را معرفی نکردم، غنی‌آبادی هستم، حسین است اسمم از از تهران.

آقای شهبازی: آفرین!

آقای حسین: قربانتان بروم. یک سه چهار سالی است خلاصه:

لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰)

لوک: آن‌که از شدتِ ضعف و سستی، عاجزی و زبونی، به زانو و دست راه رود.

خفته: خمیده

غیژیدن: مانند کودکان چهار دست و پا راه رفتن

ما با این‌که هر روز، و همین امروز شما اشاره کردید که یک برنامه را کامل گوش بدهید، من اقرار می‌کنم که هنوز برنامه کامل گوش ندادم. یک سری ابیات را حفظ کرده‌ام، حال نسبت به قبلاً خیلی بهتر است. قبلاً زود عصبانی می‌شدم. الآن عصبانی نمی‌شوم، کنترل می‌کنم خودم را.

و زیاد وقتتان را نمی‌گیرم، متنی را آماده نکردم. خدا را شکر گرفت. فقط اگر اجازه بدهید، یک غزل از حافظ بخوانم. توی برنامه ۳۰۰ این غزل را شما خواندید.

آقای شهبازی: بله.

آقای حسین: و زیاد وقت دوستان را نگیرم، با اجازه‌تان.

آقای شهبازی: بفرمایید، خواهش می‌کنم.

آقای حسین: می‌گوید:

دیده دریا گنم و صبر به صحرا فکنم
و اندر این کار دل خویش به دریا فکنم



از دل تنگ گنه‌کار برآرم آهی
کآتش اندر گنه آدم و حوا فکنم

مایه خوشدلی آن‌جاست که دلدار آن‌جاست
می‌کنم جهد که خود را مگر آن‌جا فکنم

بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه
تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم

خورده‌ام تیر فلک، باده بده تا سرمست
عقده در بند گم‌ترکش جوزا فکنم

جرعه جام بر این تخت روان افشانم
غلغل چنگ در این گنبد مینا فکنم

حافظا تکیه بر ایام چو سهو است و خطا
من چرا عشرت امروز به فردا فکنم؟
(حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۳۴۸)

آقای شهبازی: آفرین!

آقای حسین: [کیفیت کنترل صدا]

آقای شهبازی، توی برنامه ۳۰۰ شما فرمودید که یک خانمی از آمریکا با شما صحبت می‌کرد تلفنی، پیغام تلفنی داشت، صحبت کردند که مولانا زمان حمله مغول زندگی می‌کرده یعنی این را در ادامه‌اش شما گفتید، و یک کلمه از مغول نگفته‌است.

آقای شهبازی: بله.

آقای حسین: و این همه راهکار به ما داده. و من برای خودم متأسفم که یک‌سره حداقل تا این چند سالی که قبل از این‌که خیلی بیشتر، الآن یک مقدار کمتر به‌واسطه آشنایی با آموزه‌های مولانا، دنبال درد می‌گشتم، درد جو و، درد جو و، درد. یعنی این واقعاً توی زندگی من بود حالا به چه دلیل نمی‌دانم. به‌هرحال خیلی ممنون از شما.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

آقای حسین: و می‌توانم یک چیزی هم از خودم بگویم درباره شما؟ ایرادی ندارد؟

آقای شهبازی: بله، بله. خواهش می‌کنم، بفرمایید نه.



آقای حسین: من حدوداً بیست سال پیش حالا دقیقاً تاریخش را یادم نیست هنوز ازدواج نکرده بودم، آمدم تهران از شهرستانمان از یک روستا، آمدم تهران برنامه شما داشت پخش می‌شد. شما یک غزل خواندید من شبکه ماهواره دنبال، نمی‌دانم دنبال چه می‌گشتم. یک منیت ذهنی خودم، دنبال چه می‌گشتم نمی‌دانم، ولی شما یک لحظه آمدید روی صفحه تلویزیون و یک غزل خواندید، بعد من هم با یک ذهنیت خیلی بدی گفتم!، ماهواره همین است؟ برای همین می‌گویند ماهواره بد است دیگر! چه می‌گوید ایشان؟ بعد چه دارد با این انرژی غزل می‌خواند؟ آن موقع متوجه نمی‌شدم. آن حدوداً شاید ۲۰ سال بشود، حالا یک خرده بالا یا پایین نمی‌دانم، بعد گذشت، گذشت، گذشت، تا شد کرونا شد.

از هر جهتی تو را بلا داد تا باز کشد به بی‌جهات (مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۶۸)

بی‌جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

اولش سخت بود رفتیم توی خانه، بیکار شدیم. بعد با مقوله شادی آشنا شدیم و بعد خدا مسیر برنامه‌های آقای قویدل را به من معرفی کرد. بعد به واسطه ایشان من شما را گاه‌گذاری گوش می‌دهم، البته می‌گویم مداوم گوش نمی‌دهم، واقعاً شرمندهام عذرخواهی می‌کنم از شما.

و بعد یک روز دیدم توی یکی از برنامه‌ها گفتید که شما جایگاه آنتان را خودتان انتخاب کردید و افسوس نخورید، آن روز روز من نبوده ۲۰ سال پیش که من با شما آشنا بشوم. منیت ذهنی من نمی‌گذاشت که من به مولانا گوش بدهم و خوشحالم که امروز می‌توانم با شما صحبت کنم و به‌هرحال باز هم می‌گویم:

لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰)

لوک: آن‌که از شدت ضعف و سستی، عاجزی و زبونی، به زانو و دست راه رود.
خفته: خمیده

غیژیدن: مانند کودکان چهار دست و پا راه رفتن

عذرخواهی می‌کنم وقت دوستان را گرفتم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، خیلی زیبا!

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای حسین]



۱۱- سخنان آقای شهبازی

بله، من پیشنهادم این است که شما آپ (برنامه App) موبایل گنج حضور را، که گنج حضور ۲ است. گنج حضور ۲ روی صفحه است، به تلفنتان که ممکن است آیفون باشد یا اندروید باشد دانلود کنید و از روی این اپلیکیشن برنامه‌ها را یعنی هر برنامه را تماماً گوش بدهید. اگر تماماً گوش ندهید و یادداشت نکنید وقت نگذارید، موفق نمی‌شوید. و اگر موفق نشدید، نگویید که تقصیر آموزش‌های مولانا است کار نمی‌کند.

اگر با من ذهنی‌تان به برنامه گوش کنید، موفق نمی‌شوید. یعنی روش‌های من ذهنی برای این طرح شده که شما موفق نشوید. پس بنابراین با من ذهنی‌تان گوش ندهید. حالا، هم به خود مولانا گوش بدهید، هم به بنده که جز این‌که خوبی شما را بخواهم هیچ قصد دیگری ندارم. این‌جا من ننشسته‌ام بگویم که شما را می‌خواهم راهنمایی کنم. نه، ولی در عرض می‌شود بیست و پنج سال دیگر که بنده در خدمتان بودم تجربیاتی اندوخته‌ام از کسانی که موفق شدند و از کسانی که نشده‌اند و این تجربیات را می‌شود در چندتا به اصطلاح قدم یا در چند مرحله خلاصه کرد. یکی‌اش این است که برنامه را باید تماماً گوش بدهید.

آن‌هایی که موفق نشدند، کسانی بودند که برنامه را تماماً گوش نمی‌دهند، جسته و گریخته گوش می‌دهند و این موضوع را مهم نمی‌دانند. این موضوع یعنی فضاگشایی و این‌که زندگی از طریق ما به صنع دست بزند، مهم‌تر از همه چیز است. مهم‌تر از کارتان است. این موضوع با دید ذهن روشن نیست. شاید برای شما موضوعات ذهنی مهم‌اند، این یکی هم مهم است و این‌ها را با هم مخلوط می‌کنید می‌گویید این مهم است، این مهم است، این مهم است، گنج حضور هم مهم است بالاخره بعضی موقع‌ها یک ده دقیقه‌ای گوش می‌کنید. ولی گنج حضور و فضاگشایی و دست زدن به صنع، این یکی از واجب‌ترین کارها است که شما به منظور آمدنتان عمل می‌کنید.

شما باید اول بدانید و باور کنید که منظور از آمدن شما به این جهان به عنوان امتداد خداوند زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است. اگر این کار پیش نمی‌رود یا جزو دستور کارتان نیست، دستور کارتان این است که فقط پول‌ها را جمع کنید در بانک به اصطلاح انباشته کنید، بعداً پشیمان خواهید شد، مثل همه کسانی که پشیمان شدند. مثل خود بنده هم که خیلی وقت تلف کردم توی این راه، خیلی اشتباه کردم، از اشتباهات خودم هم نتیجه می‌گیرم و نتیجه‌اش را به شما عرض می‌کنم. حالا دیگر گوش کنید، به کار ببرید موفق می‌شوید. گوش نکنید هم که گوش نکردید. ولی به احتمال زیاد گوش نخواهید کرد تا درد را بکشید.

من ذهنی مشکل‌ترین راه را انتخاب می‌کند. عرفا ساده‌ترین راه و کوتاه‌ترین راه را انتخاب می‌کنند. کسانی که معلم‌اند، تجربه دارند و مخصوصاً در کار ما، در این گنج حضور ما دنبال پول شما نیستیم. ما نمی‌فروشیم برنامه را. پول‌هایی که شما احتمالاً به گنج حضور کمک می‌کنید، به هیچ‌وجه به جیب من نمی‌رود. اصلاً من احتیاج به پول ندارم.

این را به خاطر دل من، دل خودم انجام می‌دهم. پس بعضی از دوستان می‌گویند که [خنده آقای شهبازی] که شما هم بالاخره زحمت می‌کشید، خب باید ما. شما هر چقدر پول می‌دادید، برای پول من این کار را انجام نمی‌دادم، ولی به خاطر کار دل و علاقه و این‌که یک اشتیاقی یک شوقی من را به این کار وامی‌دارد به این کار دست می‌زنم.



بنابراین حرفی که می‌زنم تماماً برای خیر شما است که شما یک موقعی طولانی نکنید این راه را، وقت تلف نکنید. خیلی خود من هم خیلی اشتباه کردم. ولی از اشتباهاتم نمی‌دانم حالا چیزهایی از همه یاد نگرفتم ولی از تعدادی‌اش بالاخره یاد گرفتم و نتیجه‌اش را خدمت شما عرض می‌کنم. اگر گوش کنید فایده می‌برید.

حاج حضرت



۱۲- خانم سارا از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم سارا]

خانم سارا: یک چند ماه قبل من خدمتتان زنگ زده بودم، روی خودم کار کرده بودم درواقع، این را بگویم اول که از سال ۹۴ عضو هستم. حالا تنها کاری که خیلی مثلاً متعهدانه انجام دادم همان درواقع عضویت مالی است که هر ماه مرتب انجام می‌دهم. جبران معنوی و این‌ها را خیلی متأسفانه یعنی به واسطه این من‌ذهنی خیلی قوی‌ای که دارم متأسفانه هر دفعه به یک دلیلی از راه منحرف شدم. الآن هم یک حدود بعد از دو سه ماه پیش که خدمتتان زنگ زدم که حالم خوب بود و روی خودم کار کرده بودم باز دوباره به قول دوستان انجیوای دوازده قدمی باز لغزش کردم یک دو سه ماهی دوباره توی منجلاب ذهنی خیلی بدجوری گیر کردم و ولی حالا یک دو ماهی است دوباره دارم روی خودم کار می‌کنم.

سعی کردم این دفعه یکی از تجربیاتی که دارم آقای شهبازی این بود که سعی کردم با من‌ذهنی‌ام ستیزه نکنم هر دفعه مثلاً می‌آمدم می‌گفت که خب همان چیزهایی که همیشه هست دیگر توی ذهن همه‌مان می‌چرخد، کلی برنامه اجرا شده تو الآن می‌خواهی از کجا شروع کنی، چه‌جوری می‌خواهی انجام بدهی؟ این دفعه سعی کردم با آن یک خورده کنار بیایم، مثلاً گفتم از شماره یک باید شروع کنی نه این‌که از آخرها یا نمی‌دانم از وسط فلان و این‌ها، یک دفترچه برداشتم و گفتم که باشد از همان شماره یک شروع می‌کنم. از شماره یک شروع کردم به گوش دادن و خدا را هزار مرتبه شکر حدود صدتا برنامه را، هر برنامه را دو بار درواقع گوش دادم از اول تا آخر همان‌جوری که الآن هم شما فرمودید کامل گوش دادم.

و توی راه دارم می‌روم، اصلاً کلاً توی تمام زمان‌هایی که وقت دارم و مثلاً می‌توانم گوش بدهم این کار را انجام می‌دهم، سرکار، توی راه کلاً دارم انجام می‌دهم، بعد آن مدرسه عشق هم که دوستان آن‌جا پیغام گذاشته‌اند و خیلی مفید است، آن دوستانی که برای من پیغامشان قابل فهم و ساده‌تر است مثل خانم یلدا، مثل خانم مرجان این‌ها را گوش می‌دهم آن‌ها را هم و خدا را هزار مرتبه شکر باز یک خورده حالا الآن بهتر هستم. یک خرده، دعا می‌کنم این دفعه دیگر باز از راه منحرف نشوم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم سارا: از زحمات شما خیلی خیلی ممنونم، خیلی زیاد. شما، ما تعهد را باید از شما یاد بگیریم که این‌قدر نزدیک بیست و پنج سال است دارید متعهدانه هر هفته برنامه را طبق روال، طبق ساعت، طبق تایم، تمام آن‌چه که باید را انجام می‌دهید ولی خُب ما، حالا من بخواهم خودم را سرزنش کنم باز این هم باز می‌شود ابزار ذهنی، نمی‌خواهم این کار را انجام بدهم، ولی خب تمام تلاشم را می‌کنم در مسیر باشم. امیدوارم خدا کمکم کند.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم سارا: یک چیز دیگر هم که هست، این است که فهمیدم که واقعاً تمام آن‌چه که من، دیدگاه من را کج می‌کند مثل آن جریان داستان کج بودن تاج حضرت سلیمان، تماماً از خودم است نه از چیز دیگر. اگر بلند می‌شوم می‌بینم مشکلی است یا چیزی است آن از دیدگاه غلط من است، دیدگاه کج من است که دارم این‌طوری می‌بینم نه هیچ‌چیز دیگری. اگر من حواسم به خودم باشد و آن‌چه که باید را انجام بدهم، آن درواقع روی



هشیاری درون خودم منطبق باشم، درست می‌بینم تمام آن چیزی که اطرافم است. و در غیر این صورت تماماً پر از درد و پر از غصه و پر از این مسائل هستم. آن شعری هم که است می‌گوید:

هر زمانی که شدی تو کامران
آن دم خوش را کنار بام دان
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۷)

دم: لحظه

دوباره این را دقیقاً این دفعه به آن رسیدم، متوجه شدم که وقتی یک خرده حالم خوب می‌شود نباید به خودم غرّه بشوم فکر کنم که دیگر کامل خوب شدم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم سارا: باید حواسم باشد، بله حواسم باشد که دوباره همان مراحل را تا عمر دارم باید این مراحل را طی کنم تا درواقع بتوانم یک زندگی عادی‌ای داشته باشم، چون واقعاً زندگی با من‌ذهنی و مواردی که هست جز درد هیچ‌چیز ندارد، هیچ‌چیز واقعاً ندارد برایمان.

آقای شهبازی: درست است.

خانم سارا: آقای شهبازی من یک چند بیتی از عطار را اگر اجازه بدهید با آواز خدمتتان می‌گویم بعد دیگر وقتتان را نمی‌گیرم که تایم هم تمام می‌شود.

آقای شهبازی: خیلی خب بفرمایید.

خانم سارا: خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم.

ای دل اگر عاشقی، در پی دلدار باش
بر در دل روز و شب، منتظر یار باش
دلبر تو دایماً بر در دل حاضر است
رو در دل برگشای حاضر و بیدار باش
(عطار، دیوان اشعار، غزل ۴۱۸)

این هم تقدیم به شما امیدوارم که مورد قبول واقع شده باشد.

آقای شهبازی: خیلی ممنون، خیلی زیبا! آفرین، خیلی زیبا! ممنونم.

خانم سارا: خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم. آقای شهبازی این را هم بگویم خدمتتان.

آقای شهبازی: بله.



خانم سارا: که بیشتر اوقات الآن ماهواره قطع است درواقع پرازیت دارد حالا منطقه ما که اینطوری است من با این آپ گنج حضور برنامه‌های زنده را می‌بینم و واقعاً خیلی خوب است خیلی، یعنی این اگر نبود خب ما نمی‌توانستیم ببینیم چون ماهواره قطع است. آری این خیلی ابزار عالی‌ای است از همه جهت.

آقای شهبازی: آفرین.

خانم سارا: تمام آن‌چه که باید را شما آن‌جا گذاشتید خیلی عالی است. خیلی ممنون از شما، خدا به شما سلامتی بدهد.

آقای شهبازی: بله بله، تمام کانال‌ها آن‌جا، اصلاً شما به ماهواره احتیاج ندارید یعنی هدف ما هم این است که در دراز مدت شما از ماهواره بی‌نیاز بشوید.

خانم سارا: بله بله، دقیقاً همینطوری شده.

آقای شهبازی: ان‌شاءالله.

خانم سارا: حالا اینترنت خب گاهی اوقات چون مثلاً سرعتش کم است و این‌ها من می‌گویم ماهواره باشد بهتر است ولی خب ماهواره هم پرازیت است، بیشتر اوقات پرازیت است.

آقای شهبازی: ولی این آپ ما با تلفن هم کار می‌کند یعنی با به‌اصطلاح، لزومی ندارد یک اینترنت قوی داشته باشید.

خانم سارا: آها، بله.

آقای شهبازی: با اینترنتی که از طریق تلفن هم وصل می‌شود، می‌شود که به آپ گوش بدهی.

خانم سارا: ولی من از طریق تلفن وصل می‌شوم، آن هم خوب است.

آقای شهبازی: بله، ممنونم.

خانم سارا: در هر صورت خیلی ممنونم از شما، خدا به شما سلامتی و طول عمر بدهد. ممنونم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم سارا]



۱۳- آقای میلاد از نروژ

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای میلاد]

آقای میلاد: من همیشه سر کار بودم، این برنامه‌های زنده شما را از دست می‌دادم. امروز چون تعطیل هستیم، خدا را شکر توانستم کامل برنامه‌تان را زنده نگاه کنم. خیلی ممنونم از غزل زیبایی که انتخاب کرده بودید و همین‌طور مثنوی‌هایتان خیلی عالی بودند! خیلی خوب بودند!

هم زنگ زدم من، خیلی وقت است زنگ نزده بودم، قانون جبران معنوی را رعایت کرده باشم.

آقای شهبازی: خیلی ممنون.

آقای میلاد: در مورد فتح باب فرمودید، خیلی عالی بود!

**گفت: یارب، توبه کردم زین شتاب
چون تو در بستی، تو کن هم فتح باب**
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۹۵)

آقای شهبازی: بله، بله.

آقای میلاد: و این‌که یک به‌قولی حدیثی هست، فکر می‌کنم اگر اشتباه نکنم در مورد این‌که معروف است به سلسله الذهب، که می‌گوید:

«كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»

کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حصار من است، پس هر کس که آن را بگوید، داخل حصار من شده و کسی که داخل حصار من شود، ایمن از عذاب من خواهد بود.

و چقدر قشنگ گفتید این را که همان فضاگشایی هست و ما با وارد شدن به فضای یکتایی و وحدت، تنها می‌توانیم خودمان را نجات بدهیم، و از عذاب من‌ذهنی و افسانه من‌ذهنی نجات پیدا بکنیم و همین‌طور شعرهایی خواندید در مورد ناشناخت و گولی و زیرکی و این‌ها که:

**آفتی نبود بتر از ناشناخت
تو بر یار و، ندانی عشق باخت**
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۸۱)

آقای شهبازی: بله.

آقای میلاد: فرمودید:

**چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی کن و، بگذر ز شوم**
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۴)



گول: احمق، نادان

آقای شهبازی: آفرین!

آقای میلاد: و خیلی عالی بود و من در پایان می‌خواهم سریع تمام کنم، دوستان دیگر هم پشت خط هستند.

دو بیت از حافظ می‌خواستم اگر اجازه بدهید،

آقای شهبازی: بله، بله.

آقای میلاد: که مرتبط هست با همین غزل که بیت سوم غزل که فرمودند:

ساعتی از جوی مهرش آب بر دل می‌زدیم
ساعتی زیر درختش میوه می‌افشاندیم
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۹۶)

و همین‌طور درمان‌های ژاژ که توی این برنامه هم به آن اشاره کردید، دو بیت است از یک غزل حافظ که پشت سرهم است.

آقای شهبازی: بله.

آقای میلاد: خیلی مرتبط است به این. بیت اول به همین بیت سوم این غزل می‌خورد و بیت دومی به درمان‌های ژاژ خیلی مرتبط است.

بنازم آن مژه شوخ عافیت‌گش را
که موج می‌زندش آب نوش، بر سر نیش
ز آستین طبیبان هزار خون بچکد
گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش
(حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۲۹۰)

خیلی تشکر می‌کنم استاد. خدا قوت.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. ممنونم.

آقای میلاد: زنده باشید.

آقای شهبازی: لطف فرمودید.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای میلاد]



۱۴- خانم‌ها ملیحه و لطیفه از اندیشه

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم ملیحه]

خانم ملیحه: امروز واقعاً دست مریزاد باید بر شما و مولانای جان بگویم که این اشعار را برای ما رمزگشایی کردید. این غزل بسیار زیبا را، من نمی‌خواهم چون امروز آمدم پیش خواهرم لطیفه که با هم این برنامه را گوش دادیم و تمام ابیات را نوشتم و فقط و فقط می‌خواهم بگویم که از کل همین ابیات من یاد گرفتم که باید همیشه حاضر باشم و فضاگشا باشم و این بیت را باید همیشه آویزه گوشم کنم که

بر درم ساکن شو و بی‌خانه باش
دعوی شمع مکن، پروانه باش
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۳)

ساکن شدن: اقامت کردن.

دعوی: ادعا کردن.

شمعی: شمع بودن، (مجاز) پندار کمال داشتن و پروانه نبودن.

تا ببینی چاشنی زندگی
سلطنت بینی، نهان در بندگی
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۴)

چاشنی: مزه، طعم.

آقای شهبازی پیشاپیش سال نو میلادی را هم به شما تبریک می‌گویم. من زیاد صحبت نمی‌کنم، می‌دهم که خواهرم لطیفه با شما صحبت کند.

آقای شهبازی: خیلی ممنون

خانم ملیحه: خدا قوت.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم ملیحه]

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم لطیفه]

خانم لطیفه: خدا قوت استاد جان، خدا قوت. من زیاد صحبت نمی‌کنم می‌خواهم فقط یک دو بیت آهنگ آذری را که هر وقت گوش می‌دهم به یاد شما فقط من این را گوش می‌دهم آن را برایتان می‌خوانم.

آقای شهبازی: بله. بله. بفرمایید. [خنده آقای شهبازی]

خانم لطیفه:

اورگیمین گوزوسن،

صحبتی سن سوزوسن

سن کویلومون اوزوسن



دوزه بيلميرم سَنَسيز

ای منيم محبتيم

ای منيم امنيتيم گل.

تريم طراوتيم گل گولوم

عشقيم محبتيم گل.

[تو چشمِ قلب من هستی

صحبت و حرف و حديثِ قلبم هستی

تو خواسته قلبی من هستی

بی تو مرا تاب و قراری نیست.

ای محبت من

ای امنیت من

بیا.

ای تر و تازگی من،

ای طراوت من، ای گل من

بیا.

ای عشق من

ای محبت من

[بیا]

من این را هر وقت گوش می‌دهم به یاد شما هستم، الان هم تقدیم کردم خدمت شما.

آقای شهبازی: ممنون.

خانم لطیفه: چهارده سال پیش من با برنامه شما آشنا شدم. آقای شهبازی به جرأت می‌توانم بگویم توی این چهارده سال شاید من این‌که مثلاً بعضی دوستان می‌گویند جسته و گریخته، ولی من چهارده بار نشده که برنامه شما را گوش نداده باشم، یعنی مرتب، حتی این خواهرم شاهد است. تمام خانواده، دوستان می‌دانند که روز برنامه به من زنگ زنند.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم لطیفه: از کَلَه سحر بیدار می‌شوم، روز برنامه یک عید بزرگی است توی خانه من. صبح زود بیدار می‌شوم [خنده خانم لطیفه]، با یک شور و حالی!

آقای شهبازی: آفرین!



خانم لطیفه: و واقعاً واقعاً دست مرزاد! من دیگر چیزی نمی‌گویم، از بیت‌ها نمی‌خوانم خدمتتان، چون می‌دانم آخر برنامه است. فقط با همین دو بیت آذری خواستم احساس قلبی من را، قلبی خودم را به شما بگویم که من چقدر دوستان دارم.

آقای شهبازی: خیلی زیبا بود. ممنونم. لطف دارید. ممنونم.

خانم لطیفه: خواهش می‌کنم. خدا قوت، خدا قوت.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. لطف دارید.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم لطیفه]

حاج



۱۵ - خانم طاهره از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم طاهره]

خانم طاهره: استاد عزیز، من یک تجربه‌ای داشتم خدمتان عرض می‌کنم.

آقای شهبازی: بفرمایید.

خانم طاهره: دیروز به اصطلاح وقت دکتر داشتم ساعت ۷ باید آن‌جا بودم. بعد پسر اسنپ گرفت من به اصطلاح راه افتادم، دیگر نزدیک هفت و نیم بود دیگر من راه افتادم. هفت بیدار شدم هفت و نیم راه افتادم.

آقای شهبازی: بله.

خانم طاهره: خلاصه رفتم توی راه پسر گفت احتمال دارد ترافیک باشد، یعنی ترافیک است تا ۸ نمی‌دانم بررسی یا نه. ولی من آرامش خودم را داشتم با همان تأنی و آرامش که توی درونم بود همین‌جوری راه افتادم رفتم گفتم هرچه بخواهد بشود می‌شود دیگر. می‌گویم توکل بر خدا. بعد همان توی مسیری که افتادیم یک ترافیک‌های کم‌حجم بود بعد دیگر خوردیم به یک ترافیک دیگر خیلی شدید. دیگر نزدیک به نظرم یک ساعت و نیم شد تا من برسم به بیمارستان مطب دکتر. دکتر ۸ قرار بود برود، گفته بود که ۸ می‌روم توی بخش. بعد من همان آرامش خودم را داشتم خیلی، راننده هم آرام بود یعنی با همان می‌گویند:

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶)

قرین: همشین، یار، دوست

من چون آرامش داشتم احساس می‌کردم همه راننده‌ها هم آرامش دارند، آن راننده‌ای هم که من توی ماشینش سوار بودم او هم آرامش داشت. فقط گاهی وقت‌ها یک این‌جوری این‌جوری می‌کرد [صدا ناواضح]، شکایتی نمی‌کرد. فقط یک بار یک چیز گفت ترافیک است، همین.

بعد خلاصه همین که نشسته بودم توی ماشین مراقبه‌ام را داشتم می‌کردم، بیت‌ها را می‌خواندم، یک لحظه انگار که یکی توی درونم گفت بغل دستت را نگاه کن، خدا نشسته این‌جا، بعد همین بیت یک‌دفعه برایم باز شد که

این دویی اوصاف دید آحول است

ورنه اول آخر، آخر اول است

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۹)

آحول: لوچ، دوبین

خدا تویی این‌جا نشستی، تو، تویی خودتی. این دویی من‌ذهنی‌ات است که خدا را جدای از خودت می‌دانی که این‌جا نشسته، بله خدا هست ولی تو خودت خدایی. بعد این سوره قرآن، یک سوره‌ای هست قرائت می‌کنم خدمتان.



به نام خدا، قرآن کریم سوره مجادله، آیه ۷:

آیا نمی‌دانی که خداوند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است را می‌داند؟ هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خداوند چهارمین آنها است و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که او ششمین آنها است و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن هستند، مگر این‌که او [خداوند] همراه آنها است هر جا که باشند.

«آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، می‌داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه نفر نیست مگر این‌که او چهارمی آنان است، و نه میان پنج نفر مگر این‌که او ششمی آنان است، و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر این‌که هر کجا باشند او با آنان است، سپس روز قیامت آنان را به اعمالی که انجام داده‌اند آگاه می‌کند؛ زیرا خدا به همه چیز داناست.»

(قرآن کریم، سوره مجادله (۵۸)، آیه ۷)

سپاس از زحماتتان استاد عزیزم. امروز هم برنامه عالی بود! و بخش سوم من خوابم برد، خوابیدم بلند شدم، ولی چهارم را دیدم خدا را شکر. شکر وجودتان که هستید. الحمدلله و من از ۴۳ فریبا خانم خیلی چیزها می‌آموزم، مراقبه‌های تأنی را به ما می‌گویند، آرامش، سکون، تأنی، ساکت بودن، بله خیلی تاثیرگذار است. سپاس‌گزارم از فریبا خانم و زحماتشان واقعاً. شکر وجود شما همه دوستان و فریبا خانم عزیزم، سپاس‌گزارم.

آقای شهبازی: خیلی خب، ممنونم. عالی، عالی!

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم طاهره]



۱۶- خانم بیننده از گیلان

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم بیننده]

خانم بیننده: من از گیلان تماس می‌گیرم می‌خواستم که از شما تشکر کنم به‌خاطر زحماتی که توی این مدت طولانی که شاگردی شما را می‌کردم برای من و برای بقیهٔ دوستان کشیدید و من خیلی چیزها از شما یاد گرفتم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: توی زندگی مولانا خیلی به دادم رسید و اگر که نبود این آموزه‌ها، من نمی‌دانم الان چه حال و روزی داشتم، چه وضعی داشتم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: و خداوند خیلی لطف کرد به من که توی این مسیر من را قرار داد. یازده سال است که گنج حضور را می‌بینم و پی‌درپی دیدم ولی خب شاید شاگرد زرنگی نبودم که بخوام مثلاً خیلی پیشرفت کنم. خودم نمی‌دانم اصلاً آن‌طور وضعم الان هست که واقعاً هیچ نمی‌خواهم قضاوت کنم خودم را. فقط می‌دانم که خیلی در برابر اتفاقاتی که برای من افتاد و خیلی‌هایش سخت بود از خودم انتظار نداشتم که بتوانم این‌جوری صبر کنم و این دست خودم نبود و آن خدای کریم و آموزه‌های شما، مولانا کمکم بود که توانستم آرامشم را حفظ کنم، توانستم راه را ادامه بدهم و تمام این اشعار در لحظه‌لحظهٔ زندگی هرچه که گذشت توی این یازده سال، بیشتر و بیشتر به داد من رسیدند. خودشان می‌آیند کمک می‌کنند، خودشان می‌آیند و راه را نشان می‌دهند، چه در خواب چه در بیداری و هر چقدر که بیشتر تکرار می‌کنم این ابیات را، بیشتر کمکم می‌شوند.

در یک سال گذشته یک چالش بزرگی داشتم، همسرم بیمار بود و من در شرایط سخت بودم و با همین ابیات هم تکرار می‌کردم و برای او و برای خودم هر دوتایمان را کمک می‌کرد و خیلی از این ابیات کمک گرفتم. ابیاتی که خیلی حافظهٔ خوبی نداشتم برای شعر حفظ کردن ولی این‌قدر این‌ها را تکرار کردم که دیگر توی ذهنم نشست و می‌نوشتم به همهٔ در و دیوار و جاهای مختلف و به مناسبت‌ها این‌ها را تکرار می‌کردم، البته ناامید می‌شدم.

انبیا گفتند: نومی‌دی بد است

فضل و رحمت‌های باری بی‌حد است

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۲)

باری: باری تعالی، آفریدگار، خداوند

از چنین مُحسنِ نشاید ناامید

دست در فتراک این رحمت زنی‌د

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۳)

فتراک: تسمه و دَوالی که از پس و پیش زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی به ترک عدد می‌بندند.



ای بسا کارا، که اوّل صَعَب گشت بعد از آن بگشاده شد، سختی گذشت (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۴)

صَعَب: دشوار، مشکل

یا همین‌طور ابیات مختلف. آن جایی که داشتم در یک جایی موردی نباید قضاوت می‌کردم یا دخالت می‌کردم، مولانا به من می‌گفت:

بر خارپشت هر بلا خود را مزن تو هم، هلا! ساکن نشین، وین ورد خوان: جاءَ الْقَضا ضاقَ الْفَضا (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰)

«چون قضا آید، فضا تنگ می‌شود.»

همین‌طور موردهای مختلف. من فقط زنگ زدم که از شما تشکر کنم. الان مدتی است که می‌خواهم زنگ بزنم موفق نمی‌شدم. که اگرچه که من شاید آن نتیجه‌ای را که ذهن می‌خواهد از این دوران نگرفتم به‌هرحال ولی آنچه که خداوند مقدر کرد من تسلیم بودم و خدا را سپاس می‌گویم. هم‌ااش نگران این بودم که در سر ایمان خویش مثل بید می‌لرزم می‌ترسیدم که ایمانم را در این راه از دست بدهم نتوانم تاب بیاورم، ولی خداوند کمک کرد و به‌هرحال این مراحل را گذراندم. هنوز خیلی کار دارم می‌دانم که باید همین‌طوری این مسیر تا موقعی که زنده‌ام این حتماً ادامه دارد و ادامه خواهم داد به لطف خدای مهربان و از مولانا و از شما بسیار بسیار سپاس‌گزارم.

آقای شهبازی: خیلی خیلی خوب!

خانم بیننده: دیگر وقت شما را نمی‌گیرم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، عالی!

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم بیننده]

آقای شهبازی: خب برنامه به همین‌جا به پایان رسید. با تشکر از شما که به این برنامه توجه فرمودید و با تشکر از همکاران اتاق فرمان با شما تا برنامه آینده خداحافظی می‌کنم خدا نگهدار.

♦ ♦ ♦ پایان بخش دوم ♦ ♦ ♦